

موازنه فراگیر: چارچوبی تحلیلی برای تبیین نقش و تأثیر قومیت بر سیاست خارجی

دکتر جعفر حق پناه*

چکیده

واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی به عنوان رهیافت مسلط بر مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی با تأکید بر دولت‌گرایی و غلبه عنصر ساختار بر نظام بین‌الملل، قائل به نقش و تأثیر قومیت و گروه‌های قومی بر سیاست خارجی دولت‌ها نیست. در حالی که با پایان جنگ سرد، شاهد گسترش تأثیرگذاری متغیر قومیت بر ترتیبات امنیتی سیستم‌های تابع، به ویژه خاورمیانه هستیم. نوشتار حاضر با تشریح ناکارآمدی تبیین رئالیستی کلاسیک در تحلیل این روند رو به رشد، نظریه "موازنه فراگیر" را به عنوان الگوی مناسب برای توضیح تأثیر قومیت و گروه‌های قومی بر سیاست خارجی دولت‌ها، به ویژه در خاورمیانه عرضه می‌نماید.

واژگان کلیدی

واقع‌گرایی، موازنه قوا، موازنه فراگیر، سیاست خارجی، قومیت، گروه‌های قومی، خاورمیانه

Email: hagpanah2000@yahoo.com

* استادیار و معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۳/۳۱

فصلنامه راهبرد / سال هجدهم / شماره ۵۳ / زمستان ۱۳۸۸ / صص ۲۱۱-۱۹۳

مقدمه

«برای یک دانشمند و متخصص رئالیست در مسایل سیاست خارجی، مهم‌ترین توصیه جهت دستیابی به امنیت ملی عبارت است از: تلاش برای برتری نظامی و دستیابی به توازن نظامی. این توصیه برای رسیدن به امنیت به مفهوم گسترش مؤثر راهبردهای بازدارندگی بود» (مارتین، ۱۳۸۲، ص ۳۴)

لینور مارتین در پاراگراف بالا، موازنه قوا به عنوان مفهومی رئالیستی و کلاسیک را به روشنی بازگو می‌کند. درعمل توصیه فوق مبنای رفتار سیاستمداران و طراحان سیاست خارجی بوده تا برای رسیدن به امنیت ملی در جهان آشوب‌زده کنونی، راهبرد بازدارنده مؤثری در اختیار دولت قرار دهند. پرواضح است که سیاست خارجی رئالیستی نقش و تأثیر چندانی برای قومیت به‌مثابه متغیری مؤثر بر رفتار دولت‌ها در محیط خارجی قائل نیست. اما امروزه باوجود تداوم منطق رئالیسم و اصول آن ازجمله آنارشی و دولت‌گرایی، دست‌کم در مناطقی مانند خاورمیانه، قومیت به متغیری مؤثر بر ترتیبات امنیت منطقه‌ای و سیاست خارجی دولت‌ها بدل شده است. با عنایت به ورود این عنصر جدید به محیط امنیتی کشورها،

نوشتار حاضر با نقد چارچوب رئالیستی موازنه قوا درصدد معرفی چارچوب تحلیلی دیگری است تا براساس آن بررسی نقش و تأثیر قومیت و گروه‌های قومی بر سیاست خارجی امکان‌پذیر شود. بدین‌منظور ابتدا نقش قومیت در سیاست خارجی رئالیستی بررسی می‌شود و در ادامه با نقد آن چارچوب‌بندی تحلیلی «موازنه فراگیر» عرضه می‌گردد.

۱- از واقع‌گرایی کلاسیک به

سوی موازنه قوای فراگیر

رئالیست‌ها به رغم تنوع دیدگاه‌ها و طبقه‌بندی‌های متعدد، بر سه مبنای تحلیلی مشترک در تبیین وضعیت و عملکرد دولت در عرصه آنارشیک و رقابتی نظام بین‌الملل اتفاق نظر دارند: (اسمیت و بلیس، ۱۳۸۲، ص ۳۴۰)

۱. دولت‌گرایی: شناسایی دولت به عنوان بازیگر اصلی و دارای حاکمیت مطلقه داخلی؛
۲. اصل بقا: تلاش برای حفظ موجودیت و تأمین امنیت به هر روش و ابزار ممکن و موجود؛

1. Statism
2. Surviveal

است. اگر چه رئالیست‌ها عوامل در سطح حکومتی را در نظر می‌گیرند، اما تأکید آنها بر روی عوامل بین‌المللی است. (Brown, 1995, p.519)

به نظر رئالیست‌های اولیه ساز و کار مبنایی که تنگنا یا معضل امنیت از طریق آن حل می‌شود، برقراری موازنه قوا میان دولت حتی به صورت بی‌ثبات و موقتی است که رهبران سیاسی به گونه‌ای اختیاری برمی‌گزینند. رئالیست‌های ساختاری هم تأکید دارند که در نظام خودیاری، حتی اگر سیاست آگاهانه برای تقویت موازنه قوا وجود نداشته باشد، به صورت خودکار عملاً این موازنه به منصفه ظهور می‌رسد. (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۲، ص ۳۴۹)

دیگر نکته مهم تحلیلی رئالیستی این است که اساساً تأمین امنیت در نظام خودیاری و آنارشیک تنها از طریق تلاش مستمر بر تقویت قدرت به ویژه توانمندی نظامی امکان‌پذیر است. در نظریه‌های موازنه و بازدارندگی «همپایگی»^۵ یعنی برابری قابلیت‌های نظام قدرت‌های رقیب» مفهومی کلیدی به شمار می‌آید. (دوئرتی، ۱۳۷۲، ص ۵۵)

۳. خودیاری^۳: تلاش برای تأمین امنیت خود بدون اتکاء به دیگران، حتی اگر به ناامنی سایر بازیگران منجر شود و به تنگنا یا معمای امنیت^۴ بینجامد.

واقع‌گرایی امروزه محور بسیاری از بحث‌های معاصر درباره سیاست‌های بین‌المللی در تئوری و عمل است. واقع‌گرایان بحث پویایی را با منتقدان خویش به راه انداختند و مکاتب مختلفی در میان واقع‌گرایان به وجود آمده است که هر یک پیرامون تئوری‌های مختلفی در مورد واقع‌گرایی بحث می‌کنند. این بحث و جدل‌ها باعث شده اساتید خوش‌ذوق، مفاهیم پالایش‌شده‌ای را در مورد واقع‌گرایی معاصر ارائه نمایند.

رئالیسم یا واقع‌گرایی یک رهیافت کلی در سیاست‌های بین‌المللی است. رئالیسم یک تئوری واحد نیست، بلکه تئوری‌های مختلفی پیرامون واقع‌گرایی در سیاست‌های بین‌المللی وجود دارد

اما به طور کلی رئالیست‌ها بر این باورند که جنبه‌هایی از نظام بین‌المللی - به ویژه توزیع قدرت یا موازنه قوا در میان کشورها - مهم‌ترین عوامل و الگوهای اساسی در سیاست‌های بین‌المللی و سیاست خارجی

برخی از رئالیست‌ها مانند «استفن والت» بر مفهوم همزاد و مکمل موازنه قوا یعنی «موازنه تهدید»^۶ تأکید دارند. تهدید عبارت است از ترکیبی از قدرت تهاجمی دولت، توان نظامی، نزدیکی جغرافیایی و نیات تجاوزکارانه احتمالی. پس صرف داشتن قدرت مهم نیست و سایر عوامل نیز مهم‌اند. منظور او این است که آنچه در روابط میان و دولت‌ها حایز اهمیت است، صرفاً قدرت نظامی هر یک نبوده و برداشت آنها از یکدیگر به عنوان تهدید نیز اهمیت فراوان دارد. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی دست به موازنه می‌زنند که تهدیدی فوری نسبت به موجودیت یا منافع آنها باشند. (مشیرزاده، ۱۳۸۲، ص ۱۳۵)

در همین زمینه مایکل براون که تحلیل رابطه «معضل [معمای] امنیت و چالش قوی به ویژه در دوران پس از جنگ سرد می‌پردازد و قومیت را به عنوان کانون تهدید امنیتی کشورهای آسیایی، آفریقایی و اروپای شرقی می‌داند که ممکن است ابعاد خارجی هم داشته باشد و دولت‌های دیگر در آن مداخله کنند. (Brown, 1993)

همان گونه که از مقدمات گفته شده بر می‌آید، موازنه قوای کلاسیک به دلایل زیر

اعتنایی به نقش متغیر قومیت در سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها و امنیت منطقه‌ای و بین‌الملل و امنیت ملی کشورها ندارد:

- برقراری توازن از طریق ابزار نظامی، تقویت توان بازدارندگی، مشارکت در اتحادیه‌ها و پیمان‌های دو یا چند جانبه نظامی محور متمرکز است.

- مناطق پیرامونی - که به شدت درگیر چالش‌های قومی هستند - به مثابه سیستم‌های تابع^۷ تحت نفوذ ساختار نظام بین‌الملل تلقی می‌شوند. محیط بازی، قواعد بازی و جایگاه، بازیگران منطقه‌ای کاملاً متأثر از ساختار نظام بین‌المللی بوده و طبعاً نقش‌آفرینی گروه‌های قومی و متغیر قومیت به عنوان ورودی آشوب‌ساز برهم‌زننده نظم منطقه‌ای را بر نمی‌تابد.

- این نظریه دولت‌محور بوده و با تأکید بر اصالت و محوریت دولت‌ها در عرصه نظام بین‌الملل و خرده‌های سیستم‌های منطقه‌ای نقشی برای سایر بازیگران از جمله گروه‌های قومی قائل نیست.

- به دلیل تأکید بر اصل حاکمیت مطلقه دولت در محدوده سرزمینی خود و ایجاد تفکیک میان عرصه‌های سیاست داخلی

7. Sub-system

6. Balance of threat

جانانان فوکس با انجام تحقیقی میدانی و گردآوری آمار و اطلاعات مربوط ۳۲۷ اقلیت قومی در حال ستیز با دارای پتانسیل چالش در سراسر دنیا به این نتیجه رسیده که شمار گروه‌های قومی در حال چالش‌ها و منازعه در دهه ۱۹۹۰ با روند رو به رشدی کم‌سابقه مواجه بوده و ۲۷۵ اقلیت قومی در حال ستیز را شامل می‌شود. تأکید فوکس به منازعات قومی مذهبی داخلی می‌باشد که پتانسیل منطقه‌ای و بین‌المللی شدن و بروز زمینه دخالت سایر بازیگران را داشته‌اند.

(Fox, 2004)

یکی از خصلت‌های منازعات قومی داخلی مدرن این بوده که عموماً به آوارگی جمعیتی انبوه منجر شده‌اند. این جمعیت انبوه آواره به ناچار به کشورهای دیگر به ویژه ممالک هم‌جوار پناه می‌برند. این موج آوارگان سیاست داخلی و خارجی دولت‌های میزبان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها می‌توانند باعث رادیکالیزه شدن بخشی از جمعیت دولت میزبان شوند که با آنها قرابت قومی و مذهبی دارند. در عرصه خارجی نیز روابط کشور میزبان آوارگان با دولت مسبب آوارگی تحت‌الشعاع این مسئله قرار می‌گیرد.

(Fox, 2004)

پایان جنگ سرد موجب رهایی مناطق از چنبره الزامات و تحمیلات نظام دو قطبی شد و به استقلال عمل بیشتر مناطق و

و سیاست خارجی، ملاحظات امنیتی داخلی کشورها مانند تنوع قومی و فقدان یکپارچگی جمعیتی و پیامدهای آن بر سیاست خارجی دولت‌ها موضوعیت پیدا نمی‌کند.

اما فروپاشی نظام دو قطبی و پایان دوران جنگ سرد در شروع دهه ۱۹۹۰، سرآغاز ایجاد تحولاتی بود که در خلال آن متغیر قومیت به تدریج از حاشیه به متن معادلات قدرت در عرصه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی وارد شد. این فرآیند به نوبه خود مفهوم‌بندی جدیدی از موازنه قوا را به همراه داشت که در پی مورد تجزیه تحلیل قرار می‌گیرد. بر این اساس ابتدا عوامل زمینه‌سازی که موجب قوم‌گرایی و قومیت در دستور کار سیاست خارجی دولت‌ها قرار گیرد، بررسی خواهد شد.

۲- بین‌المللی شدن منازعات قومی، مذهبی، داخلی

منازعات داخلی به ویژه منازعات قومی، مذهبی به نحو فرآینده‌ای در حال تبدیل شدن به موضوعات بین‌المللی هستند. از زمان پایان جنگ سرد، منازعات داخلی سهم بیشتری از منازعات جهانی را به خود اختصاص داده است. بسیاری از این منازعات داخلی به نوبه خود شکل بین‌المللی به خود گرفته‌اند. (Sarkess, 2003)

قدرت‌های منطقه‌ای انجامید. اصولاً قدرت‌های منطقه‌ای در نبود رقابت ابرقدرت‌ها فضای مانور بیشتری دارند. در دهه ۱۹۹۰، هم ابرقدرت تنها یعنی آمریکا و هم سایر قدرت‌های بزرگ مانند چین، روسیه و اروپا رغبت چندانی به مداخله در مسایل امنیتی خارج دور نشان نمی‌دادند و در صورت الزام و اجبار نیز دامنه دخالت آنها محدود می‌ماند. (Buzan & Waver, 2003, p.3)

از بین رفتن الزامات نظام دو قطبی و آزادی عمل قدرت‌های منطقه‌ای، به جای ترتیبات دستوری و تحمیل شده ساختار جهانی که منازعات منطقه‌ای را به جنگ‌های نیابتی^۸ میان دولت‌های اقماری وابسته به هر یک از دو قطب بدل کرده بود. خصلتی دیگری می‌بخشید که برخاسته از اقتضائات درون منطقه‌ای بود.

منازعات روبه‌رشد منطقه‌ای که بی‌ثباتی جدی در محیط امنیتی جهان پس از جنگ سرد ایجاد کرده‌اند، ریشه در عوامل متعددی دارند که از مهم‌ترین آنان می‌بایست به ملی‌گرایی قومی رادیکال اشاره کرد. (اشنایدر، ۱۳۸۵، ص ۴)

در نتیجه دولت‌هایی که در گذشته می‌توانستند از طریق وابستگی به یکی از دو

ابر قدرت امنیت خود را در برابر دولت‌های رقیب وابسته به قطب دیگر حفظ کنند، مواجه با خلاء امنیتی شده‌اند که می‌بایست به گونه‌ای دیگر آن را جبران کنند. این تنگنای امنیتی زمانی بیشتر جلوه می‌کند که دولت به شرحی که قبلاً آمد، در عرصه داخلی نیز مواجه با چالش‌های داخلی به ویژه از ناحیه اقلیت‌های قومی، مذهبی (مستقل یا وابسته و مورد حمایت قدرت خارجی) باشند. در این شرایط که به دلیل شدت تعارضات منطقه‌ای و تضادهای آشتی‌ناپذیر، امکان حصول امنیت از طریق پی‌جویی دکتترین اتحاد و ائتلاف نیز کمتر امکان‌پذیر گردیده و در نتیجه دولت به رفتارهای دیگری روی می‌آورند که می‌تواند در قالب «نظریه موازنه فراگیر» تجزیه و تحلیل شود.

۳- نظریه موازنه فراگیر و تحلیل تأثیر متغیر قومیت بر سیاست خارجی

واژه «موازنه فراگیر»^۹ برای نخستین بار توسط «استیون دیوید» تحلیلگر آمریکایی سیاست بین‌الملل و مسایل جهان سوم به کار رفت. وی در مقاله‌ای با عنوان «تبیین هم‌ترازی در جهان سوم» در سال ۱۹۹۱، این

9. Omni Balancing

8. Proxy War

مفروضه دیگر، وجود استقلال عمل قدرت‌های منطقه‌ای از ساختار نظام بین‌المللی است، بدین معنا که رفتار دولت‌ها ملهم از اقتضائات و پویای خاص مناطق است. به ویژه فروپاشی نظام دوقطبی و تشدید منازعات منطقه‌ای، موجب آزادی عمل دولت و الزام آنها به انجام رفتارهایی متناسب با شرایط منطقه‌ای می‌شود.

دیوید در کتاب دیگری که در همین سال منتشر نمود، نظریه موازنه فراگیر را شرح و بسط بیشتری دارد. وی در اثر جدید خود اشاره کرد که موازنه فراگیر به ادارک تصمیم‌گیران و مقامات دولت از ماهیت تهدیدات متوجه امنیت نظام و حاکمیت تأکید دارد. آنان، عموماً بر اساس وجود تهدیدات داخلی و خارجی و به ویژه پیوند این دو سطح از تهدید تصمیم‌گیری می‌کنند. در صورت فقدان مشروعیت نظام حاکم یا مواجهه آن با بحران مشروعیت، امنیت حاکمان جایگزین امنیت نظام می‌شود. در این حالت چنین رهبرانی برای حفظ قدرت‌شان، در عرصه سیاست خارجی رفتاری در پیش می‌گیرند که معطوف به استحکام حکومت آنان در داخل است، ولو آنکه ملاحظات مربوط به منافع و امنیت ملی

مفهوم را برای توضیح معادله قدرت و امنیت در کشورهای جهان سومی - که تفاوت جدی با وضعیت با ثبات کشورهای غربی دارد- به کار برد.

مفروضه دیوید بر مبنای همان منطق رئالیستی است که دولت‌ها در وضعیت آنارشی بر دفع تهدیدات اولیه و اولویت‌دار به جای تهدیدات فرعی و ثانویه تمرکز و تلاش بیشتری می‌کنند. دیوید فرآیند غیر طبیعی تشکیل دولت - ملت در جهان سوم را موجب شکل‌گیری مرزهای مصنوعی، بی‌ثباتی داخلی دولت‌ها و تداوم اختلافات آنان با همسایگان‌شان می‌داند.

به نظر دیوید، مفهوم «آنارشی» مورد اشاره نو واقع‌گرایانی مانند والتز، نه تنها محیط خارجی عمل کشورهای جهان سوم را توضیح می‌دهد، بلکه ناظر به وضعیت داخل این گونه کشورها نیز هست. (www.people.fos.harvard.edu/arhive/dav1.pdf 2006)

دیوید دولت‌های جهان سوم را درگیر با تهدیداتی دو لایه^{۱۰} از ناحیه بی‌ثباتی و عدم انسجام اجتماعی در درون و چالش با دولت‌های رقیب در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی می‌داند. (David, 1991, p.193)

کشور در دراز مدت نادیده گرفته شود. (David, 1991, p.16)

در همین زمینه دیوید در یک مطالعه موردی به بررسی سیاست‌های جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته شوروی سابق در قالب نظریه موازنه فراگیر پرداخت. دیوید در بررسی سیاست خارجی ازبکستان و گسترش روابط امنیتی آن با آمریکا که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر روی داد، به این نتیجه رسید که مقامات تاشکند این سیاست را برای مقابله با اسلام‌گرایان افراطی «جبهه‌التحریر» در پیش گرفته‌اند. این همکاری در ابتدا و جهت سرکوب «جبهه‌التحریر» به سود حکومت «اسلام کریم‌اف» بود، اما در ادامه استمرار این روابط به شکل‌گیری جریان غرب‌گرایی انجامید که ثبات سیاسی در ازبکستان را به چالش کشید و مسئله احتمال وقوع انقلاب‌های مخملین را دامن زد. ضمن این که روابط سنتی تاشکند، مسکو نیز تحت تأثیر روابط تاشکند - واشینگتن به تیرگی گرایید. همین امر عیناً در مورد روابط گرجستان با آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صدق می‌کند. (Miller&Toritsyn, 2004, pp.325-363)

به این ترتیب موازنه فراگیر را می‌توان گونه‌ای از سیاست خارجی دانست که

دولت‌های جهان سومی در راستای ایجاد توازن میان چالش‌های داخلی و خارجی و با در نظر گرفتن فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در این دو محیط اعمال می‌کنند. (David, 1991, pp.233-256)

ناشی از طرز تلقی و ادراک رهبران از محیط پیرامون و پویایی تحولات محیطی و تهدیدات و فرصت‌هایی است که از ناحیه آن بر کشور مرتب می‌شود. (Nonneeman, 2005, p.10)

یکی دیگر از اصول تشریح‌کننده موازنه فراگیر که دیوید در بیان تفاوت آن با تئوری قدرت و موازنه قوا سنتی ذکر می‌کند، ناظر بر سطح تهدیدات داخلی کشورها و قابلیت تأثیرگذاری این قبیل کشورها بر توازن جهانی قدرت می‌باشد. به نظر دیوید کشورهای ضعیف، امکان تأثیرگذاری بر توازن جهانی قدرت را ندارند. (David, 1991, p.253)

اما این ادعا در مورد قدرت‌های متوسط یعنی بازیگران اصلی خرده نظام‌های منطقه‌ای صادق نیست. چنانچه خواهد آمد، قدرت‌های متوسط در راستای تأمین ملاحظات امنیت خود در منطقه می‌کوشند از سلطه یک قدرت جهانی یا هر قدرت منطقه‌ای رقیب ممانعت به عمل آورند. این

ویژه که فروپاشی ترتیبات امنیتی بر ساخته دوران جنگ سرد و افزایش تنش‌های قومی - مذهبی در مناطق مختلف جهان به ویژه بالکان، قفقاز و خاورمیانه چالش‌هایی ایجاد کرده که علاوه بر بی‌ثباتی داخلی، امنیت منطقه‌ای در روابط دولت‌ها با یکدیگر تحت‌الشعاع قرار گیرند. ربط این چالش جدید با مفروض رئالیست‌های سنتی یعنی معمای امنیت و تلاش دولت‌ها برای حفظ امنیت خود ولو به قیمت ناامنی سایر دولت‌ها موجب شد که در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، چالش‌های قومی بیش از گذشته صبغه امنیتی بیابند و در دستور کار سیاست خارجی دولت‌ها قرار گیرند. (Posen, 2003)

تئوری موازنه فراگیر به تدریج توسط تحلیلگران امور بین‌المللی برای بررسی مسایل جهان سوم به ویژه خاورمیانه به کار گرفته شده است در خلال مطالعات موردی انجام گرفته، این نظریه تکامل بیشتری یافت و سایر کارشناسان بر اساس یافته‌های خود بر غنای مفهومی آن افزودند.

«رابرت السن» از جمله تحلیلگران مسایل خاورمیانه است که نظریه موازنه فراگیر را برای شناخت سیاست خارجی کشورهای منطقه با تأکید بر ایران و ترکیه به کار گرفت. وی اشاره می‌کند که تئوری

دولت‌ها نسبت به نفوذپذیری حوزه نفودشان حساسیت فراوان به خرج می‌دهند.

اضافه کردن «فراگیری»^{۱۱} به مفهوم «موازنه‌گری»^{۱۲} در دوره زیر سؤال رفتن مبانی رهیافت واقع‌گرایانه طی دهه ۱۹۹۰ توسط دیوید بدان معناسست که وی این مفروض واقع‌گرایانه را که موازنه‌گری به مثابه تلاش دولت‌ها در مقابله با تهدید خارجی است، می‌پذیرد. (David, 1991, p72)

تهدید محتمل خارجی، دریافتی از تهدیدات نزد رهبران حاکم ایجاد می‌کند که بر همان اساس پاسخی به تهدیدات می‌دهند. این مفروض کمک می‌کند تا موازنه‌گری [با تأکید بر موازنه نیروهای نظامی] به موازنه‌گری رفتار^{۱۳} در روابط میان دولت سیر کند. (David, 1991, p73)

همین مبنا، امکانی نظری برای تجدید نظر در موازنه قوای کلاسیک با توجه به شرایط خاص مناطق در دوران پس از جنگ سرد را فراهم می‌آورد که با توجه به آن دیوید مؤلفه‌های داخلی و خارجی و فرصت‌ها و تهدیدهای محیط داخل و خارج را در کنار هم می‌آورد و سیاست خارجی دولت‌های جهان سوم را تجزیه و تحلیل می‌کند. به

11. Omni
12. Balancing
13. Balancing behavior

موازنه فراگیر بر خلاف تئوری‌های قدرت بر آن است که کشورهای جهان سوم صف‌آرایی و گروه‌بندی خود را بر اساس درک و دریافت خویش از این دید قرار می‌دهند که چگونه می‌توانند به نحو بهتری خودشان را از تهدیداتی فراروی حفظ و حراست کنند.

اما نکته‌ای در رابطه با نظریه موازنه فراگیر که در نوشتار السن وضوح بهتری می‌یابد، این است که کشورهای جهان سوم می‌کوشند به جای آنکه خود را قبال «آناشی» جهانی حفظ کنند، این «آناشی» را در جای دیگری ایجاد کنند. وی سیاست ایران و ترکیه در خصوص مسئله کرد در خاورمیانه را نمونه‌ای از تلاش برای انتقال چالش‌های مبتلا به این کشورها به سایر مناطق می‌داند.

«گردن‌نم» یکی دیگر از تحلیلگرانی است که بر اساس نظریه موازنه فراگیر به تحلیل مسایل خاورمیانه پرداخته است. به نظر وی موازنه فراگیر عموماً سیاستی اتخاذشده از سوی دولت‌های بزرگ و بازیگران اصلی منطقه‌ای است که دست‌کم در مقابله با تهدیدات محیط پیرامونی، بدون اتکاء به قدرت فرامنطقه‌ای امکان عمل دارند. دولت‌های کوچک‌تر و ضعیف‌تر مناطق ناچار

به اتخاذ سیاست‌های حامی‌گرایانه^{۱۴} و یا اتحاد با قدرت‌های بزرگ^{۱۵} را در پیش می‌گیرند. (Nonneman, 2005, p14)

همچنین انوشیروان احتشامی و ریموند هینبوش در تحلیل سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه استدلال می‌کنند که قدرت‌های متوسط منطقه‌ای عملاً درصدد ایجاد موازنه فراگیر هستند. منظور از قدرت‌های متوسط منطقه‌ای، کشورهایی هستند که در نظام جهانی در مراتب دوم قدرت جای دارند، اما در نظام منطقه‌ای بازیگران اصلی‌اند. این قدرت‌ها می‌توانند به حکم داشتن حوزه‌های نفوذ و توانایی اعمال قدرت، جهت برقراری توازن قوا عمل نموده و با تکیه بر قابلیت بازدارندگی، رهبری خود در منطقه را اعمال کنند. نکته قابل توجه در خصوص رابطه قدرت‌های منطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ فرا منطقه‌ای تمایل و توان آنها برای دستیابی به ابزارهایی جهت مقابله با منزوی شدن از ناحیه قدرت‌های بزرگ و احیاناً تهدید نظامی از سوی آنان است. قدرت‌های متوسط منطقه‌ای قادرند از منزوی شدن و مداخله نظامی از سوی قدرت‌های بزرگ در امان باشند، زیرا این قدرت‌های بزرگ ممکن است در مقابل رقیبان به

14. Clientalism

15. Bandwagoning

دخاله رقیبان را به فرصت امنیتی جهت مشغول‌سازی رقیبا تبدیل نمایند. (السن، ۱۳۸۰، صص ۳۳-۳۴)

این تحلیل از سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه حاوی دو نکته مهم دیگر هست که بر اساس آنها، کاربست نظریه موازنه فراگیر در مورد سیاست خارجی این دولت‌ها عینیت و جنبه عملیاتی و کاربردی بیشتری می‌یابد:

۱. مورد نخست بر وجود گسست‌های هویتی، فقدان انسجام اجتماعی و ضعف کلی فرآیند دولت - ملت‌سازی^{۱۶} در جهان سوم اشاره دارد که بازمانده دوران استعمار و امپریالیسم است. بر همین اساس دولت‌های جهان سوم فاقد ویژگی دولت در نظریه رئالیسم سنتی یعنی رسوخ ناپذیری و هویت ملی منسجم هستند.

بنابراین استحکام و یکپارچگی دولت - ملت در مناطقی مانند خاورمیانه از سوی جریان‌های عمیقی - که ریشه در بهره‌برداری و دخالت‌های گسترده خارجی دارد - دچار چالش می‌شود. دفع این تهدید داخلی، اولویت مهم سیاست خارجی دولت‌های مبتلا به چنین بحرانی است. در چنین مواقعی ممکن است که دولت مزبور درصدد همکاری با دولت‌هایی برآید که در معرض تهدید

حمایت از آنها نیاز پیدا کنند. طبعاً قابلیت ناشی از اعمال سیاست موازنه فراگیر است که چنین امکانی را در اختیار قدرت‌های منطقه‌ای قرار می‌دهد.

هینبوش و احتشامی در خصوص ایران و سوریه، و السن در مورد ترکیه معتقد به نقش‌آفرینی آنها در قالب قدرت‌های منطقه‌ای هستند که سیاست موازنه فراگیر را به ویژه در خصوص مسئله کرد به کار گرفته‌اند. زیرا مسئله کرد ضمن آنکه مرتبط با انسجام اجتماعی داخلی و یکپارچگی سرزمینی آنها می‌شود، موجبات گسترش نفوذ منطقه‌ای و دستیابی به ابزاری جهت اعمال فشار بر رقیبان منطقه‌ای و مقابله با تهدیدات ناشی از رسوخ و نفوذ قدرت‌های بزرگ در منطقه را فراهم می‌آورد. (السن، ۱۳۸۰، ص ۱۳۴)

حساسیت دولت‌های یادشده از آن رو وجه مضاعفی دارد که حوزه نفوذ آنان به ویژه در مناطق کردنشین به منطقه‌ای نفوذپذیر از ناحیه دخالت بازیگران مختلف تبدیل شده است. لذا بدیهی به نظر می‌رسد که آنان در راستای تبدیل تهدید به فرصت می‌کوشند با بهره‌گیری و اعمال نفوذ و تأثیرگذاری بر مسئله کرد از طریق ایجاد موازنه فراگیر، تهدید امنیتی ناشی از الحاق‌گرایی کردی و

مشابه قرار گرفته‌اند. (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲، ص ۴۴)

مواجهه با چالش داخلی هویت‌خواهی قومی و تحریکات ملی‌گرایی از جمله مهم‌ترین مواردی است که می‌تواند مبنای گشودن باب همکاری در سیاست خارجی با کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای شود. (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲، ص ۳۷)

۲. مورد دوم، تلفیق نظریه موازنه فراگیر با مفهوم «الحاق‌گرایی»^{۱۷} است. هینبوش و احتشامی اختصاراً به این موضوع اشاره می‌کنند که دولت‌های خاورمیانه برای مهار چالش‌های هویتی و مقابله با ضعف انسجام اجتماعی داخلی، ضمن همکاری با دولت‌های خارجی و با فرافکنی و صدور بحران به خارج، به طرح شعارهای رادیکال و الحاق‌گرایانه مبتنی بر طرح ادعاهای سرزمینی علیه دولت‌های هم‌جوار و تأکید بر الحاق بخش‌هایی از سرزمین‌های کشورهای مجاور به خاک خود می‌پردازند. از این منظر هدف نخبگان حاکم از طرح شعارهای الحاق‌گرایانه، تقویت مبانی قدرت در درون کشور و جلب مشارکت و بسیج سیاسی مردم است. (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲، ص ۳۷)

ضمن پذیرش فرضیه فوق باید گفت تلفیق مفهوم الحاق‌گرایی با موازنه فراگیر علاوه بر آنکه ابعاد و وجوه بیشتری از سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه را توضیح می‌دهد، محیط امنیت منطقه و بستر تکوین و اجرای این سیاست‌ها را نیز معرفی و بازشناسی می‌کند که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۴- دیاسپورا، الحاق‌گرایی و موازنه فراگیر

الحاق‌گرایی مأخوذ از واژه ایتالیایی^{۱۸} به معنی اعاده نشده و عدم الحاق اجزاء یک کل به هم پیوسته است. در مطالعات سیاسی این واژه دلالت بر جدایی یک سرزمین یا گروه قومی - مذهبی از خاستگاه اصلی‌اش دارد که بنابر وجود تمایلات الحاق‌گرایانه، به سلسله‌ای از اقدامات گروهی سیاسی و حتی نظامی برای الحاق و اتصاق این اجزاء جدا از یکدیگر می‌انجامد. این اقدامات الحاق‌گرایانه ممکن است از جانب دولت مستقر در سرزمین اصلی مورد حمایت قرار گیرد. چنانچه دولت ایتالیا در اواخر قرن نوزدهم سیاست فوق را در قبال الحاق ایالات ایتالیایی زبان تحت حاکمیت امپراتوری

18. Irredenta

17. Irredentism

مقیم خارج اعمال می‌کند. نمونه بارز آن دیاسپورای ارمنستان است. دولت ارمنستان، پس از استقلال پیوند گسترده با ارمنه دیاسپورا که در آمریکا، فرانسه، لبنان، ایران و سایر کشورها پراکنده‌اند ایجاد نمود (Miltion, 2004, p.104). این امر می‌تواند روابط با کشورهای میزبان اقلیت قومی، مذهبی مربوطه را تحت الشعاع قرار دهد و به عنوان ابزاری در راستای تأثیرگذاری یا برقراری موازنه با آن دولت مورد استفاده قرار گیرد.

الحاق‌گرایی ریشه در شیوه رفتار جوامع یا گروه‌های قومی مذهبی دارد که به طور پیوسته در طول مرزهای کشور پراکنده‌اند و موجب دامن زدن به منازعات منطقه‌ای و چالش میان دو یا چند کشور می‌شوند. در نتیجه، دولت‌ها درگیر منازعات مرزی با یکدیگر می‌شوند و یا به واسطه حمایت از جوامع و گروه‌های قومی، مذهبی همسود در کشور رقیب در امور داخلی یکدیگر دخالت می‌کنند. (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲، ص ۲۹) این اقدام می‌تواند موجب تشدید تنش تا مرز مواجهه نظامی میان دولت‌ها گردد. به عنوان نمونه احتشامی و هینبوش معتقدند قبایل کرد که در حاشیه مرزی کشورهای ترکیه، عراق، ایران و سوریه زندگی می‌کنند، این دولت‌ها را در برابر زنجیره جنبش‌ها و

اتریش در پیش گرفت. در نیمه نخست قرن بیستم آلمان نازی سیاست‌های الحاق‌گرایانه‌ای در مورد منطقه آلمان‌نشین چکسلواکی [سابق] به اجرا در آورد. همین ادعا را می‌توان در مورد سیاست‌های ارمنستان نسبت به ناحیه ارمنی‌نشین «قره‌باغ کوهستانی» واقع در جمهوری آذربایجان در دهه ۱۹۹۰ مطرح کرد. (Miltion, 2004, p.103)

در هر دو مورد اخیر تلاش این دولت‌ها برای برقراری توازن قوا با کشورهای رقیب با بهره‌گیری از تمایلات الحاق‌گرایانه موجود قابل توجه است.

۴-۱- دیاسپورا

دیاسپورا حاصل جابه‌جایی سرزمینی میان دولت‌ها و مهاجرت‌های گسترده فرامرزی است که بنا به ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و اعمال محدودیت‌های برای گروه‌های قومی و مذهبی صورت می‌گیرد. در این حالت معمولاً پیوندها و تعلقات اقلیت‌های قومی، مذهبی مهاجر با سرزمین اصلی همچنان پا برجا می‌ماند. چنانچه آن گروهی قومی یا مذهبی بتواند در تمامی یا بخشی از سرزمین مورد ادعا، دولتی تشکیل دهد، دولت مزبور، سیاست‌های حمایتی در مورد دیاسپورا یا کلتنی‌های مهاجرنشین

فعالیت‌های الحاق‌گرایانه و نیز ناسیونالیسم کردی آسیب‌پذیر می‌کنند، و برای این دولت‌ها شرایطی را فراهم می‌کنند که کردهای ساکن دولت رقیب بر ضد آن دولت بشورانند. همچنین دولت‌های مزبور می‌کوشند قبل از استفاده حریف از تمایلات الحاق‌گرایانه قومی موجود، پیش‌دستی کنند و با دخالت در حوزه حریف و حمایت از کردهای آن کشور، تهدید موجود را بر فرصت بدل نموده و آن را درگیر بحران قومی داخلی نمایند. (هینبوش و احتشامی، ۱۳۸۲، ص ۲۹)

بدین ترتیب پدیده الحاق‌گرایی معرف محیط عملیاتی سیاست در خاورمیانه است که در آن تداخل عرصه‌های سیاست داخلی و خارجی از یک سو و ترکیب فرصت‌ها و تهدیدات در این دو عرصه به چشم می‌خورد. وجود گرایش‌های الحاق‌گرایانه کردی، ضمن آنکه تهدید امنیتی برای ایران، سوریه، ترکیه و عراق به شمار می‌آید. در عین حال فرصتی نیز هست که در خلال این دولت می‌کوشند ضمن مقابله با گرایش‌های الحاق‌گرایانه، تهدید آن را متوجه رقبای خود نمایند. اعمال چنین سیاست - که از سوی دولت‌های مزبور در دوره‌های مختلف در برابر رقبایشان به کار گرفته شده - وجه دیگری از موازنه قوای فراگیر را نشان می‌دهد. ملاحظات امنیتی و

رویکرد امنیت محور که در سر لوحه اعمال این سیاست‌ها قرار دارد، این تطابق و همانندی را بیشتر نشان می‌دهد.

۴-۲- نقد نظریه

با این پرسش می‌توان به نقد نظریه موازنه فراگیر پرداخت که وجه تمایز این نظریه از آنچه در قالب مطالعات استراتژیک مانند کتاب «استراتژی بزرگ»، (نوشته جان کالینز)، که در آن بر لزوم تدوین راهبرد و انجام رفتارهایی متناسب و مبتنی بر آسیب‌پذیری‌های خودی و حریف تأکید می‌گردد، چیست؟ این همان چارچوبی است که بر مبنای آن در مدیریت استراتژیک، مدل موسوم به SWOT یا مربع آسیب‌پذیری، نقطه قوت، فرصت و تهدید، تدوین می‌شود.

نخست در پاسخ باید گفت آنچه مورد اشاره استراتژیست‌ها از «سان تزو» در دوران باستان گرفته تا کالینز در اواخر قرن بیستم بوده، عمدتاً معطوف به حوزه نظامی و مبتنی بر درک سنتی امنیت بوده و سایر عرصه‌ها را کمتر مدنظر قرار داده است. اما موازنه فراگیر مبتنی بر مفهوم‌بندی جدید از امنیت است و حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی را در برمی‌گیرد و صرفاً بر تهدیدات نظامی متمرکز نیست.

که ملاحظات امنیتی کشورها را صرفاً به تهدیدات داخلی فرو می‌کاهد و سایر حوزه و عواملی را که بر سیاست خارجی دولت‌ها به ویژه در خاورمیانه مؤثر هستند، نادیده می‌گیرد.

گازپورسکی همچنین با اشاره به اثر هینبوش و احتشامی در مورد قدرت‌های متوسط در نظام منطقه‌ای رسوخ‌پذیر و مطالعه موردی آنها در مورد ایران و سوریه اظهار می‌دارد که سیاست خارجی ایران [و ترکیه] به نوبه خود از وضعیت [و رفتار و سیاست‌های] دولت‌هایی مانند آمریکا، اسرائیل و عراق نیز تأثیر پذیرفته که می‌بایست در چارچوب‌بندی و مطالعه کاربردی بر اسلِس مدل موازنه فراگیر لحاظ شود. (Gasiorowski, 1999, p.45)

در ارزیابی نهایی از مدل موازنه فراگیر با استفاده از تعبیر گازپورسکی می‌توان گفت که این نظریه بنابر خاستگاه رئالیستی خود، هم‌سو با واقع‌گرایان که در بحران‌های قومی قایل به نقش‌آفرینی برتر دولت هستند و در عین حال کارکرد متغیر قومیت را نادیده نمی‌گیرند، می‌تواند مبنایی برای بررسی نقش و جایگاه متغیر قومیت در سیاست خارجی کشورها به ویژه در خاورمیانه از جمله ایران به دست دهد. تأکید بر نقش‌آفرینی دولت در

دوم اینکه در مطالعات استراتژیک و مدیریت استراتژیک ملی، بازیگر اصلی دولت‌ها هستند. در حالی که موازنه فراگیر در عرصه‌ای موضوعیت می‌یابد که بازیگران غیردولتی فراملی و فروملی از جمله گروه‌های قومی، مذهبی فعال هستند. بر این اساس الحاق‌گرایی و تجزیه‌طلبی یک گروه قومی در داخل نه یک آسیب‌پذیری که یک تهدید از سوی بازیگری با عینیت، اهداف و روش‌های مشخص داشته می‌شود. سوم، موازنه فراگیر بر ارتباط متقابل عرصه‌های داخلی و خارجی و تلاش و آمیزه فرصت‌ها و تهدیدات تأکید و تمرکزی ویژه دارد که در مطالعات استراتژیک دست‌کم بدین حد مشاهده نمی‌شود.

مارک گازپورسکی در نقد مختصر کتاب السن و به کارگیری الگوی موازنه فراگیر توسط وی در بررسی نقش مسئله کرد در سیاست خارجی ایران و ترکیه به درستی اشاره می‌کند که نمی‌توان همه سیاست خارجی این دو کشور در خصوص مسئله کرد را به تهدیدات داخلی آنها و درک رهبران تهران و آنکارا از چالش‌های داخلی تقلیل داد. (Gasiorowski, 1999, p.44)

انتقاد وی از السن می‌تواند نقدی از چارچوب‌بندی مفهومی موازنه فراگیر باشد

۵- فرجام

اینکه یک کشور امنیت ملی خود را در سیاست خارجی و جهت‌گیری بین‌المللی چگونه تعریف می‌کند، هم برای دولتمردان و هم برای دانشگامیان همواره موضوعی مناقشه برانگیز باقی مانده است. (مارتین، ۱۳۸۲، ص ۳۳)

پیچیدگی و تحول در محیط امنیتی مناطقی مانند خاورمیانه، تنوع و تعدد بازیگران از قدرت‌های فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای گرفته تا گروه‌های فروملی مانند گروه قومی کرد بر دشواری شناخت موضوع می‌افزاید. در گذشته این امکان وجود داشت که به قول لینور مارتین، یک دانشمند و متخصص رئالیست در مسایل دیپلماتیک، به این شکل بهترین توصیه جهت دستیابی به امنیت ملی را عرضه کند: "تلاش برای برابری نظامی و دستیابی به توازن نظامی. این توصیه برای نیل به امنیت به مفهوم گسترش مؤثر راهبردهای بازدارندگی بود." (مارتین، ۱۳۸۲، ص ۳۵)

البته سیاست هیچ یک از دولت‌های خاورمیانه بر مبنای چنین منطقی ساده‌سازانه و تک متغیری قابل تبیین نیست. هرچند منطق رئالیستی بازدارندگی و اصل دولت‌محوری در فضای آنارشیک خاورمیانه

خاورمیانه مورد تأکید اغلب تحلیلگران از جمله لینور مارتین، ریموند هینبوش و نانمن قرار دارد.

اما در عین حال باید گفت موازنه فراگیر با این قید قابلیت تطبیق بهتر با سیاست خارجی دولت‌های خاورمیانه از جمله ایران را پیدا می‌کند که بتواند ملاحظات امنیتی این دولت‌ها و تهدیدها و فرصت‌های مبتلابه را در پهنه‌ای وسیع‌تر برشمرد. این ملاحظات لزوماً به چالش‌های داخلی منحصر و محدود نیستند. با توجه به نظام رسوخ‌پذیر منطقه‌ای خاورمیانه و حضور و تأثیرگذاری مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، می‌بایست ملاحظات امنیتی دولت‌های خاورمیانه را در ابعاد داخلی و خارجی و نیز عرصه تلاقی این دو حوزه برشمرد و بر اساس آن به تبیین سیاست خارجی این کشورها پرداخت.

این تأکید بر تهدیدات خارجی^{۱۹} و نسبت‌سنجی و ترکیب‌بندی آن با عدم تعادل و نیز بی‌ثباتی‌های سیاسی اجتماعی در داخل^{۲۰} یا جنگ‌های داخلی^{۲۱} در پژوهش‌های کاربردی اخیر رواج بیشتری یافته است.

19. External threats
20. Socio Political Instability - SPI
21. Civil War

مداخله‌گرایی و تعمیم آن به مصادیق مختلف قرار دادند.

رولان داموس، وزیر خارجه وقت فرانسه در این‌باره گفت: "نقض دکترین انعطاف‌ناپذیر و دیرین عدم دخالت در امور داخلی کشورها، امروز این امید را به وجود می‌آورد که جامعه بین‌الملل، ابزارهایی برای دخالت در موردهای مشابه آن و اول از همه کردها فراهم کند. تحت تهدید تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی (بود که) عراق سرانجام با حضور نیروهای محافظ ملل متحد برای حفاظت از کردها موافقت کرد." (جلالی و لپیست، ۱۳۸۲، ص ۲۲۴)

به این ترتیب و بر اساس نظریه موازنه فراگیر، می‌توان گفت تداوم و تشدید این روند با توجه به چالش برخی کشورهای خاورمیانه مانند سوریه و ایران با نظام بین‌الملل و نیز هژمونی آمریکا بر آن و احتمال بهره‌گیری ایالات متحده از مسئله کرد برای دخالت در حوزه امنیت داخلی و خارجی این دو کشور، بیش از پیش بر سیاست خارجی و امنیتی آنها در قبال تحولات مناطق کردنشین خاورمیانه تأثیرگذار خواهد بود.

همچنین نظریه موازنه فراگیر، به ما این نکته را می‌آموزد که حساسیت چهار کشور

همچنان باقی است، اما با پایان جنگ سرد، متغیر قدرت موازنه بخش نظامی از ارتفاع و کارآمدی سابق برخوردار نیست و هم‌اینک ایران و سایر دولت‌ها در صدد ایجاد توازن با استفاده از ابزار دیگری هستند. بهره‌گیری از متغیر قومیت در قالب نظریه موازنه‌فراگیر در چنین وضعیتی مفهوم‌بندی شده و در سیاست خارجی و امنیتی ایران و سایر دولت‌ها مصداق و کاربرد می‌یابد.

فرضاً «مسئله کرد» بنا بر شواهد تاریخی، دارای این پتانسیل هست که چهار کشور شمال خاورمیانه، و البته کمتر از همه ایران، را هم دچار چالش‌های داخلی نموده و هم آنها را در مقابله با مداخله خارجی آسیب‌پذیر سازد. (Chaliand, 1993)

می‌توان مسئله کرد را به‌گونه‌ای دیگر شاهد مثال آورد. بین‌المللی شدن مسئله کرد به‌ویژه از ۱۹۹۱/۱۳۷۰ به بعد و شکل‌گیری وضعیتی که برای نخستین بار، بحران داخلی یک کشور به پدیده‌ای بین‌المللی و موضوع مداخله‌گرایی خارجی بدل گردید، فاکتور مهمی در تحلیل سیاست خارجی چهار کشور یادشده در این موضوع است. کشورهای غربی بحران شمال عراق در ۱۹۹۱ را محمل مناسبی برای گستراندن حیطة مفهومی

ایران، ترکیه، عراق و سوریه به مسئله کرد و توجه به تأثیر آن بر انسجام اجتماعی داخلی، فراواقع‌گرایانه و فراتر از ادراکات سنتی از تهدید و ناامنی بوده و گویای اعمال سیاست‌ها (ولو به‌گونه‌ای سخت‌افزارانه) به‌گونه‌ای است که به تعبیر "مارک براولی" تلاش برای محدود کردن آثار پدیده‌های خارجی و بین‌المللی بر انسجام اجتماعی و هویت نظام حاکم از طریق تلفیق سیاست اعلی^{۲۲} با مقوله امنیت اجتماعی^{۲۳} است.

(Aydiniev&Rosenau, 2005)

فهم دقیق کلیت سیاست خارجی کشورهای جهان سوم به‌ویژه خاورمیانه در پرتو تحلیل محیط امنیتی پیرامونی این کشورها امکان‌پذیر است؛ جایی که امنیت کالایی کمیاب به‌شمار می‌آید. کشورهای منطقه علاوه بر آنکه الگوی پیشین نظامی و سخت‌افزار محور پیشین تحقق امنیت را از کار افتاده می‌بینند، به‌طور همزمان با چالش‌های مزمن و پرشمار مشروعیت، شکنندگی اقتصادی، جدایی‌طلبی قومی و بحران مشارکت سیاسی مواجه هستند. (Aydiniev&Rosenau, 2005, p.38) همین امر دولت‌ها را به اتخاذ سیاست خارجی موازنه‌گرایانه، انتقال بحران به بیرون،

جلوگیری از دخالت و بهره‌گیری قدرت‌های رقیب از تنوعات قومی و پیش‌دستی بر حریفان در این عرصه وامی‌دارد. استمرار این وضعیت از سه دهه اخیر و تشدید آن پس از جنگ سرد و ورود بازیگران جدید، در سوق دادن دولت‌ها به اتخاذ سیاست‌های منطبق با الگوی موازنه‌گرایانه خالی از تأثیر نبوده است. سیاست خارجی موازنه‌گرایانه این کشورها را می‌توان امنیت‌محور و معطوف به تهدیدات متوجه انسجام اجتماعی و تمامیت سرزمینی دانست که در ادامه می‌تواند تهدیدات مشابهی را متوجه حریفان منطقه‌ای خود بنماید.

منابع فارسی

۱. اسمیت، استیو و جان بیلیسن (۱۳۸۲)، جهانی‌شدن سیاست، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر.
۲. اشنایدر، کریک (۱۳۸۵)، امنیت و راهبرد در جهان معاصر، ترجمه اکبر عسگری، تهران: مطالعات راهبردی.
۳. السن، رابرت، (۱۳۸۰)، مسئله کرد و روابط ایران و ترکیه، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید.
۴. جلالی، ریتا و س م لیپست، (پاییز ۱۳۸۲)، چشم‌اندازی بر تشکلهای سیاسی و منازعات نژادی و قومی، فصلنامه راهبرد، ش ۲۹.
۵. دوئرتی و فالتزگراف، (۱۳۷۲)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ج ۱، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران: قومس.

22. High politics
23. societal Security

17. Gasiorowski, Mark, (1999) in: *Cria Bulletin* Vol. 15. No 1 April.
18. Miller, Eric and Toritsyn, Arcady, (2004), *Internal Threats & Allignment Theory*, *Security Studies*, Routledge. Vol 16. Winter.
19. Milton. J. Esman, (2004), *An introdecion to Ethnic Conflict*, Cambridge: Polity Press.
20. Nonneman, Gerd, (2005), *Analysing Middle East Foreign Policy*, (ed). London: Routledge.
21. Posen, Barry. (2003), "The Security Dilemma and Ethnic Conflict". P.80 in Susan B.Martin: "Form Balance of Power to Balancing Behavior", in Andrew K.Hanami (ed) *Pespectives on Structural Realism*. New york: Palgrave.
22. Sarkess etal, 2003: Fearon and Laitin, 2003
23. www.people .fos.harvard.edu/arhive/dav1.pdf 2006.

۶. مارتین، لینور، (۱۳۸۲)، چهره جدید/امنیت در خاورمیانه، ترجمه قدیر نصری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۷. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۲)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۸. هینبوش، ریموند و احتشامی، انوشیروان، (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: مطالعات راهبردی.

منابع لاتین

9. Aydiniey, Ersel and J.n.Rosenau.(ed) ,(2005) *Globalization,Security and the Nation State*, New York: State University of New york Press, ch.4
10. Brown, Michael ,(1995) *The Perils of Anarchy, Contemporary Realism and International Security*, MIT Press.
11. Brown, Michael., (1993), *Ethnic Conflict and International Security*, Princeton:N.J, Ch 6
12. Buzan, Barry and Waver, Ole, (2003), *Regions and Powers: The Structure of International Security*, Cambridge: Cambridge University Press.
13. Chaliand, Gerald ,(1993), *A People Without Country: The Kurds and Kurdistan*, New York: Olive Branch Press.
14. David, Steven, (1991), *Explaining Third World Alignment, World Politics*, No 43.
15. David, Steven, (1991), *Choosing Sides: Alignment and Realignment in the Third World*, Baltimor: John Hopkings University Press.
16. Fox, Jonathan, (2004), *Bringing Religion into IR*, Palgrave, chap 2.

Archive of SID